

با سلام خدمت آقای شهبازی بزرگوار و همراهان گنج حضور

ذره‌ای در گنجایش آفتابی تابان؛

آن مه که ز پیدایی در چشم نمی‌آید
جان از مزه‌ی عشقش بی‌گشن همی زاید
غزل ۵۹۶ از دیوان شمس مولانا

آن مه‌ی که با چشم حسی قابل رویت نیست، هشیاری و زندگی‌ست که در درون ما حس می‌شود، و جانی که از هشیاری کاملاً رها نشده، با تسلیم و شکر و پرهیز مزه‌ی عشق را می‌چشد و بی‌علت ذهنی و دنیای بیرون بارِ آبسته خود را از ذهن، مسیح گونه بعنوان هشیاری و قایم بر ذات خود به عالم نو عرضه می‌کند.

خوابم ببسته‌ای، بگشا ای قمر نقاب
تا سجده‌های شکر کند پیش آفتاب
غزل ۳۰۸ از دیوان شمس مولانا

آشفستگی و بر هم خوردن خواب همانیدگی‌ها در ذهن، موجب خواب زدگی شدیدی‌ست زیرا ماهیت خنده‌های ذهنی و گرفتن خوشی‌های کاذب از امور دنیوی لو می‌رود، چون خالی از روح زندگی و هشیاری بوده است، اما بیداری از ذهن و متمرکز شدن روی اصل خود همراه با تسلیم و استقرار در این لحظه ابدی با کنار رفتن پرده پندار، از زیر نقاب، آن مه؛ چون آفتابی تابان در درون ما طلوع می‌کند؛ که سجده‌های شکر را در فضای گشوده شده با گفتن: لی مع الله وقت بود آن دم مرا..... انجام می‌دهیم.

آفتابی در یکی ذره نهان
ناگهان آن ذره بگشاید دهان
مثنوی، مولوی، دفتر ششم بیت ۴۵۸۰

هر کسی در عجبی و عجب من اینست
کاو نگنجد به میان، چون به میان می‌آید؟
غزل ۸۰۶ از دیوان شمس مولانا

آفتابی که در ذهن ما گنجانده شده، زندگی زیبایی‌ست که با طلوعش در درون، آشفستگی خواب ذهن، را منظم و سر و سامان می‌بخشد و سر انجام به بی‌نهایت و ابدیت خدا و زندگی زنده می‌شویم.

که انعکاسش بر کاینات بسیار ثمر بخش خواهد بود. و تعجب مولانا هم از ذره‌گی ما انسانها چنین بوده که؛ چگونه دریایی در مشکی جای شده البته بستگی به دل چون دریایی ما دارد که سد همانیدگی‌ها را بشکنیم و بدون مقاومت و قضاوت از ذهن زاییده شده و با عشق و صلح و روا داشت نسبت به هم زندگی کنیم.

اگر زیر فرمان زندگی باشیم طالب صلح و آرامش هستیم؛

عاقلاش، بندگانِ بندی‌اند

عاشقانش، شِکری و قندی‌اند

مثنوی، مولوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۷۱

اِتِّیا کَره‌ا مِه‌ارِ عاقلان

اِتِّیا طَوْعاً به‌ارِ بی‌دلان

مثنوی، مولوی، دفتر سوم بیت ۴۴۷۲

«از روی کراهت و بی میلی، افسار عاقلان است، اما از روی رضا و خرسندی بیایید، بهار عاشقان است» اطاعت و در فرمان زندگی بودن کار عاشقانی است؛ که شادی بی‌سبب را تجربه می‌کنند و در حالیکه آسمان درونشان گشوده شده است و با آسودگی خاطری که دارند نسبت به رُخ دادن هر نوع اتفاقی رضایت داشته و خشنود از اینکه در بهار حضور هستند. ولی کسانی که با عقل منِ ذهنی پیش می‌روند، دایم با زندگی ستیزه کرده و در حالیکه در دام ذهن گرفتارند، برای زیاد کردن همانیدگی‌ها سبب‌ها را کِش می‌دهند و بقول معروف با اینکه دور دنیا را می‌زنند، یعنی عقاید گذشته را زنده کرده، و به کارهای خرافی دست می‌زنند، ولی در ذات چون در بند عدم هستند به طرف خدا و زندگی کشیده می‌شوند؛ و پس از مدتی کار روی خود متوجه می‌شوند که: قضا و اراده‌ی زندگی قدرتمند و درست عمل می‌کند؛ باید همین می‌شد که شده. قانون کن‌فکان یعنی (بشو، می‌شود) پس باید هر چه زودتر به خدا و زندگی زنده شده و تبدیل شویم. و حدیث زیر هم اشاره می‌کند که؛ «هر کس غم‌هایش را به غمی واحد محدود کند، خداوند غم‌های دنیوی او را از میان می‌برد و اگر کسی غم‌های مختلفی داشته باشد، خداوند به او اعتنایی نمی‌دارد که در کدامین سر زمین هلاک گردد.»

گفت: رو هر که غمِ دین بر گزید

باقی غم‌ها خدا از وی بُرید

مثنوی، مولوی، دفتر چهارم بیت ۳۱۳۷

در توکَل تو بگویی که: سبب سنت ماست

در تَسَبُّب تو نکوهیدن اسباب کنی

غزل ۲۸۸۳ از دیوان شمس مولانا

تَسْبَبُ: سبب جویی، توسّل به سبب

با سپاس و احترام،

زهره از تهران